

تقریر سوم از دور

مرحوم حائری در دورالفوائد دور مورد ادعا را به گونه ای دیگر تقریر می کنند:

حضرت امام کلام ایشان را چنین تقریر می کنند:

«بأن مناط وجوب المقدّمة ليس إلاّ التوقّف، فحينئذ يكون اعتبار قيد الإيصال لملاكة، فيلزم توقّف كلّ

من المقدّمة و ذیها علی الآخر.»^۱

توضیح:

۱. [در تقریر اول می گفتیم وجود مقدّمه متوقف بر وجود قید (ایصال) است و ایصال متوقف بر وجود ذی

المقدّمه و وجود ذی المقدّمه متوقف بر وجود مقدّمه.]

۲. [در جواب به آن تقریر از دور گفته شد که وجود مقدّمه متوقف بر ایصال نیست بلکه واجب گیری

متوقف بر ایصال است، پس وجود ذی المقدّمه متوقف بر وجود مقدّمه است ولی وجود مقدّمه متوقف بر

ایصال و وجود ذی المقدّمه نیست.]

۳. [حال اگر کسی اشکال کند که: ملاک وجوب مقدّمه آن است که چون ذی المقدّمه بر آن مترتب می

شود، واجب شده است،] می توانیم بگوئیم مقدّمه واجب است به خاطر آن است که می گوئیم ذی

المقدّمه بر آن مترتب است. پس:

۴. طبق نظر صاحب فصول آنچه ذی المقدّمه بر آن متوقف است «مقدّمه + ایصال» است در حالیکه

«مقدّمه + ایصال» متوقف بر ذی المقدّمه است.

۱. نهاية الدراية في شرح الكفاية، ج ۲، ص ۱۴۲.



پاسخ حضرت امام به تقریر سوم:

حضرت امام در پاسخ می فرمایند:

«و الجواب أنّ مناط الوجوب ليس التوقف على مسلكه، بل التوصل إلى ذی المقدمه، فمتعلقه أخصّ من التوقف، بل دعوى بداهة كون المناط هو التوقف مساوقة لدعوى بداهة وجوب المقدمه المطلقة، و هي تنافی ما ذهب إليه من وجوبها حال الإیصال.»^۱

توضیح:

۱. طبق مبنای صاحب فصول، مناط وجوب مقدمه، توقف ذی مقدمه بر آن نیست بلکه «توصل مقدمه به ذی مقدمه» است.

۲. پس طبق نظر صاحب فصول آنچه واجب است «مقدمه + ایصال» است ولی آنچه ذی مقدمه بر آن متوقف است ذات مقدمه است. پس:

ذی مقدمه متوقف بر ذات مقدمه و ذات مقدمه متوقف بر چیزی نیست و آنچه متوقف بر ذی مقدمه است، وجوب «مقدمه + ایصال» است. و این دور نیست.

۳. و اینکه مرحوم حائری بفرماید بالبداهه ملاک وجوب غیرى توقف ذی مقدمه بر مقدمه است، مثل آن است که کسی بگوید بالبداهه مقدمه مطلقا واجب است و نه مقدمه موصله.*

۱. مناهج الوصول إلى علم الأصول، ج ۱، ص ۳۹۳.



محدور دوّم: تسلسل تقرير اول از تسلسل:

مرحوم نائینی در تقرير تسلسل می نویسد:

«فانّ المقدّمة حينئذ تكون مركّبة من امرين، أحدهما الذات، و الآخر قيديّة التّوصّل، و لو على وجه دخول التّقييد و خروج القيد، فتكون الذات مقدّمة لحصول المقدّمة المركّبة، كما هو الشّأن في جميع اجزاء المركّب، حيث يكون وجود كلّ جزء مقدّمة لوجود المركّب. مثلا لو كان الوضوء الموصول إلى الصّلاة مقدّمة أو السّير الموصول إلى الحجّ مقدّمة، فذات الوضوء و السّير يكون مقدّمة للوضوء الموصول و السّير الموصول، و ان اعتبر قيد الإيصال فيه أيضا يلزم التسلسل.»^۱

توضیح:

۱. بنا بر مقدمه موصله: مقدمه دو جزء دارد یکی ذات مقدمه و دوم قيد توصل (و لو اینکه بگوئیم تقييد به توصل داخل است و قيد يعنى توصل خارج است)
 ۲. پس «ذات مقدمه» مقدمه است برای «مقدمه + ايصال» (چنانکه همه اجزاء یک مرکب، مقدمه هستند برای مرکب)
 ۳. حال اگر «ذات مقدمه» هم مقدمه واجب است، پس باید در همان هم، چنین تصویری بیاوریم: («ذات مقدمه + ايصال» + ايصال) و باز هم «ذات مقدمه» مقدمه است برای «مقدمه + ايصال».
- و هكذا: پس بی نهایت ذات مقدمه لازم می آید.
- ما می گوئیم:

۱. حضرت امام سخن ایشان را چنین تقرير کرده است:

«و قد يقرر التسلسل، بأنّ المقدّمة الموصلة تنحلّ إلى ذات و قيد، فتكون الذات مقدّمة لحصول المقدّمة المقيّدة، فلا بدّ من اعتبار قيد الإيصال فيها، و هكذا.»^۲

۱. فوائد الاصول، ج ۱، ص ۲۹۰.

۲. مناهج الوصول إلى علم الأصول، ج ۱، ص ۳۹۴.



ما می گوئیم:

۱. توجه شود که بعضاً در لسان اصولیون برخی از موارد را تسلسل می نامند در حالیکه این موارد تسلسل فلسفی نیستند؛ چراکه تسلسل فلسفی عبارت است از جایی که تسلسل در علّیت باشد یعنی الف علّت ب، ب علّت ج، ج علّت د،...

۲. اما اگر بین الف و ب و ج و د...، علّیت فلسفی برقرار نباشد، این تسلسل نیست امّا در عین حال محال است. شیخ اشراق با تفتّن به همین نکته این مورد را محال دانسته است.

۳. مرحوم حاجی سبزواری تسلسل را اساساً در علّت و معلول طرح می کند.^۱ امّا آنچه از وجودش، تکرار بی نهایت لازم می آید در حالیکه ترتّب علّی و معلولی در آن مطرح نیست (مثل ما نحن فیه) را صدر المتألّهین چنین مورد اشاره قرار می دهد:

قاعدة إشراقية؛ قد وضع شيخ الإشراقيين قاعدة لكون الإمكان و أشباهه أوصافا عقلية لا صورة لها في الأعيان بأن كل طبيعة عامة يقتضى نوعه إذا كانت له صورة خارجية أن يتكرر متسلسلا مترادفا يتولد منه في الوجود سلاسل متولدة معا إلى لا نهاية كالوجوب و الوجود و الإمكان و الوحدة لا تكون موجودة في الأعيان فكما أنه إذا كانت للوجود صورة عينية وراء الماهية الموجودة كان له وجود عيني و لوجوده وجود أيضا إلى لا نهاية له ثم لمجموع السلسلة وجود آخر يتسلسل مرة ثانية إلى لا نهاية أخرى.^۲

۱. شرح منظومه، ج ۱، ص ۴۵۰.

۲. الحكمة المتعاليه، ج ۱، ص ۱۷۲.

